أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام در حدیث عنوان بصری فرمودند: كه عبد باید اشتغالش به اوامر و نواهی پروردگار باشد. یعنی تمام دائره‌ی فعالیت او را همین مسأله اشتغال به اطاعت اوامر و نواهی الهی تشكیل بدهد، و از این محدوده پا را فراتر نگذارد و به دلخواه و سلیقه‌ی خود كم یا زیاد نكند. و در وهله‌ی اوّل قبل از اینكه دواعی نفسانی بتواند در مسیر تفكر او خللی ایجاد كند و قبل از اینكه دواعی نفسانی و خارجی آن خُلَل و فُرَج ذهن او را در انجام یك كاری بگیرد، قبل از این مرتبه، فكر و ذهن خود را متوّجه اوامر و نواهی پروردگار كند كه او چه می‌خواهد؟ اوچه انتظاری در این مورد دارد؛ او چه توقّعی در این مسأله از ما دارد؟

 راجع به این فقره عرض شد كه فقره‌ی بسیار پر محتوائی است، مانند سائر فقرات، و در ابعاد مختلف این فقره می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد در جلسه‌ی گذشته راجع به این مسأله صحبت شد كه نیاز انسان به اطاعت از اوامر پروردگار چیست؟

 مسأله‌ای مطرح شد بر اینكه امروزه برداشت مردم از مسائل عبادات و تكالیف یك برداشت تقلیدی و تعبدّی است. یعنی خدای متعال انسانهائی را كه خلق كرده است آنها را ملزم كرده بر اینكه بر طبق مسائلی كه از طرف افرادی مانند خود آنها در كیفیت تفكر و در انتخاب طریق از آنها تعبداً و بدون دلیل مطالبی را قبول كنند.

 طبعًا پذیرش این مطالب برای بسیاری مشكل می‌نماید. لذا در مقام ردّ و رفض این مسأله، اینطور مطرح می‌كنند كه: این مسائل مربوط به گذشته است؛ امروزه فكر و عقل بواسطه‌ی ترقّیات و رشدی كه كرده می‌تواند راههای بهتر و ایده‌ها و مبانی بهتری را نسبت به آن چه كه قبلًا مطرح شده مطرح كند. بنابراین هیچ الزامی بر تعهّد و قبول مطالبی كه در گذشته بیان شده نیست و به چه دلیل انسان باید یك سری مطالبی را طوطی‌وار بپذیرد؟ به چه دلیل انسان باید خود را مقید كند كه آنچه را كه در هزار و چهارصد سال پیش بر یك پیغمبری آن هم در یك كشور دیگری نازل شده است این را ما بعد از هزار و چهارصد سال قبول كنیم؟ بالاخره هزار وچهارصد سال گذشته، از مسائل تغییرات مختلفی دیده شده، انسانها دارای افكار مختلفی شدند، رشد و شكوفائی علمی بطور محسوسی امروزه مطالب گذشته را دستخوش تغییرات جدّی قرار داده است. طبعاً در این زمینه مسائل اعتقادی هم از این تغییر و تحولات نمی‌تواند مستثنی باشد.

 اینها مطالبی است كه خُب طبعاً راجع به تبعیت بدون قید و شرط انسان از اوامر و نواهی پیامبران امروزه مطرح است. و بعضی‌ها به عنوان دایه‌ی مهربان‌تر از مادر در صدد توجیه و تجمیل و ظاهرسازی مناسب برای‌

 این احكام و نواهی و دستورات پروردگار برآمدند و تمام این احكام و نواهی را تا جائی كه توان بیان آنها اجازه می‌دهد نه توان علمی چون علمی كه در كار نیست! اینها همه ناشی از جهل است؛ كسی كه عالم باشد، به مسائل بطور دیگری نگاه می‌كند. تا جائی كه به عبارت دیگر جهل آنها قدرت و توان دارد این احكام و مسائل را با ادلّه‌ی ظاهری و مادی توجیه كردند مثلًا در بیان وضو كه چرا باید وضو دو مرتبه دستها شسته بشود تا آرنج یا مسح سر و پا و اینها واقع بشود؟ می‌گویند كه چون بالاخره صورت بیرون است و گرد و خاك می‌خورد و همینطور دستها و آرنجها و سر و پا لذا بایستی كه اینها را بشوید.

 خب طبعاً این مطالب، مطالب بسیار سخیفی است! اولًا اینطور نیست كه دستها بیرون باشد و سایر مواضع اینطور نیست كه محلّ برای آنچه را كه مطرح می‌شود قرار بگیرد، و بین شستن و بین مسح كردن هم اینها نتوانستند فرق بگذارند. مسأله‌ی نظافت و تنظیف بدن مطلب دیگری است مسأله‌ی وضو و كیفیت شستن و مسح كردن مسأله‌ی دیگری است و اینها نباید با هم خلط بشود.

 یا در مورد اعمال حجّ، انفاقات و سایر عبادات. صبح چرا نماز دو ركعت است؟ به خاطر اینكه انسان خسته است و چون از خواب برمی‌خیزد خداوند ارفاق كرده و به جای چهار ركعت دو ركعت گفته!

 اینها مطالبی است كه شنیده می‌شود در كتب هم می‌نویسند. عرض كردم كه اینها همه ناشی از جهل است نه ناشی از علم.

 یك روز حالا از باب تفنّن یكی از دوستان، خدا حفظش كند بسیار از رفقای سابق و قدیمی ماست با مرحوم آقا یك مسافرتی كرده بودند مرحوم آقا صحبت كرده بودند راجع به یك قضیه خیلی معجب بود برای دوستان وقتی كه آمده بودند پائین در حیاط در همان سفر یكی می‌آید پیش ایشان می‌گوید آقا خیلی شما به این علمتان ننَازید ها! خیلی خلاصه چیز نكنید! خیال نكنید شما علمتان چیه و چیه ... به هر اندازه كه شما علم دارید جهل ما ده برابر آن است. خیلی به علمتان نَنازید. اگر قرار بر كثرت است مال ما بیشتر است منتهی از ناحیه‌ی جهل.

 این بزرگواران هم ظاهراً جهلشان خیلی زیاد است نه علم آنها. چون علم در وادی دیگری سیر می‌كند.

 علم عبارت است از ادراك واقع و حقائق و نه پرداختن به یك سری بافتنی‌ها و مسائلِ من‌درآری و از پیش خود مطرح كردن كه هیچ ارتباطی با واقع ندارد.

 در هفته گذشته عرض شد كه انسان با چه دید باید به تكالیف نگاه كند و نسبت به احكامی كه پروردگار توسط انبیاء علیهم‌السّلام نازل كرده است باید با چه دیدی نسبت به آنها توّجه كند كه چنانچه این توّجه تصحیح بشود، اولًا در فكر تحوّل جدّی نسبت به متابعت انسان بوجود می‌آورد و در رتبه دوّم تحوّلی در افعال و كیفیت گفتار و تصورّات انسان ایجاد می‌كند.

 خدای متعال در قرآن كریم راجع به افرادی كه اینها هدایت و یا شقاوت پیدا می‌كنند مطلب را خیلی صریح بیان می‌كند راجع به دسته‌ای كه از جمله‌ی اشقیا هستند می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ‌ یونس، ٧ أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ‌ یونس، ٨

 آن كسانی كه امید لقاء ما را ندارند، در دل رسیدن به ما را قرار نمی‌دهند، در نفس خود وصول به مقام امن و حریم ما را مدّ نظر ندارند، طبعاً اینها افرادی هستند كه با همین زندگی دنیا راضی هستند. یعنی صرفاً آمدن در این دنیا و پرداختن به مسائل دنیا كسب و كار و رسیدن به لذّات و استفاده از منافع و مصالح شخصی و همین. غیر از این مطلب دیگری را مدّ نظر ندارند. خب طبعاً نتیجه‌ای كه مترتّب می‌شود این است كه‌ أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ‌ اینها جایگاهشان در آتش است. و این جایگاه در آتش به واسطه اكتساب كارهائی است كه انجام می‌دهند نه اینكه ما از پیش خودمان این عمل را انجام بدهیم. حالا كه آنها امید لقاء ما را ندارند ما هم پدر آنها را در می‌آوریم، حالا كه آنها امید لقاء ما و رسیدن به مرضای ما را ندارند ما هم می‌آئیم از روی غرض و عناد و دشمنی آنها را در یك همچنین وضعیتی قرار می‌دهیم، حالا كه آنها نمی‌خواهند بیایند ما هم تلافی می‌كنیم!!

 چرا اینطور هست؟ چرا خدای متعال می‌فرماید: بِما كانُوا يَكْسِبُونَ؟ به جهت این است كه خدای متعال كه (با كسی) حقد و كینه ندارد. خدای متعال كه با كسی مسأله‌ای ندارد. مسائلِ حقد و كینه و حساب و كتاب، مال بشر روی زمین است، مال انسانهائی است كه این انسانها در نفس هستند و مسائل را از دیدگاه نفس نگاه می‌كنند.

 می‌خواهد به یك مقامی برسد می‌بیند آن شخص آمد كارهائی را انجام داد و رو دست این زد و او رسید، كینه‌ی او در دل او پرورش پیدا می‌كند. در مقام برمی‌آید. شروع می‌كند مسائلی را بوجود آوردن. می‌خواهد به فلان منفعت برسد می‌بیند شخصی آمد از گرد راه و آن منفعت و آن مصلحت را برای خود برداشت، برای مقابله‌ی با او در مقام برمی‌آید. مطلبی را از دست می‌دهد بر انجام او غصّه می‌خورد و ناراحتی او را وادار می‌كند برای اینكه در مقام بربیاید.

 تمام اینها و آنچه را كه ما فعلًا در جوامع بشری مشاهده می‌كنیم همه از همین قبیل است. یعنی ارتباطات بر اساس حبّ و بغضهای نفسانی است. در این دنیا كسی برای خاطر خدا حبّ و بغض ندارد. در این دنیائی كه ما داریم مشاهده می‌كنیم به خاطر خدا و جدای از مسائل نفسانی، كسی با كسی ارتباط ندارد؛ چون او به من آن روز سلام كرد امروز من هم به او سلام می‌كنم. چون در فلان مجلس او جلوی من بلند نشد من هم در این مجلس برای او بلند نمی‌شوم. چون در آن وقت من به او مراجعه كردم و مراجعه مرا بی‌پاسخ گذاشت امروز كه او به من نیازمند است من هم پاسخ او را نمی‌دهم. این چون چونها همین است كه می‌بینیم در دنیای امروز دارد دنیا را می‌گرداند.

 پس دنیای امروز بر اساس جهل حركت می‌كند نه بر اساس منطق. چند نفر را شما در همین ایران سراغ‌

 دارید كه اگر یك روز به آنها بی‌احترامی كردید روز دوّم با آغوش باز از شما استقبال كند چند نفر؟ بیایید به من نشان بدهید. چند نفر را ما سراغ داریم كه اینها حركتشان، رفت و آمدشان جدای از ارتباطات نفسانی باشد چند نفر را سراغ دارید؟ چند نفر را ما می‌شناسیم؟ چند نفر را می‌شناسیم كه در كارها و اعمال خودشان این كلام امام صادق علیه‌السّلام را قبل از آنكه به مسائل نفسانی مطلب گرفتار بشود مورد عمل قرار می‌دهند. قبل از اینكه در دایره‌ی نفس این قضیه بگنجد، این را مورد عمل قرار می‌دهند؟ چند نفر؟ خب واقعاً ...

 من یك مرتبه یادم است نمی‌دانم خدمت رفقا گفتم یا نه، تقریباً حدود بیست سال پیش بود یكی دوسال بعد از انقلاب بود من در یكی از شهرستانها ماه رمضان منبر می‌رفتم در یكی از شهرستانهای شمال راجع به كیفیت ترتیب مسائل نفسانی و عدم ترتیب آن بر مسائل الهی صحبت می‌كردم در آن روز این مطلب را گفتم. گفتم كه: همه‌ی ما شنیدیم این مطلب را كه البتّه در آن زمان مرحوم آقای خمینی حیات داشتند ایشان گفتند كه: از افرادی كه مسئولیت مملكت و مسائل سیاسی را دارند هر كسی خود را اهل برای این منصب نمی‌داند از مقام خود شرعاً باید استعفا بدهد. یك هم چنین مطلبی را ایشان فرموده بودند و یا اینكه حتّی: شخص دیگری را لایق‌تر از خود بداند نسبت به این موقعیت و نسبت به این مقام. ظاهراً این قضیه به افراد و نمایندگان مجلس القا شده بود امّا خب منظور و نظر ایشان عام بود همه افرادی كه خب به هر صورت مسئولیت و پستی به هر نحوی داشته باشند، اینها شرعاّ باید كنار بروند و آن مسئولیت را به شخص دیگری واگذار كنند. از این قضیه تقریباً مدّتی گذشته بود شاید یكی دوسالی از این مسأله گذشته، در آن روز كه من صحبت می‌كردم گفتم آقایانی كه در اینجا هستند سئوال می‌كنم، آیا از آن زمان تا الان چند نفر را شما سراغ دارید؛ چه از نمایندگان مجلس؛ چه از وزرا؛ چه از وكلا؛ چه از مدیران و سایر افرادی كه به هر نحوی مقامی دارند، كه اینها با وجود اینكه دیگران را از خودشان در این موقع لایق‌تر دیدند آمدند استعفا كردند؟ یكی بلند شود به من بگوید نشان بدهد، آقا من سراغ دارم فلان وزیر آمده اعلام كرده ایهاالنّاس راجع به این منصبی كه من دارم فلان شخص از من لایق‌تر است و او را انتخاب كنید چندتا، تا به‌حال بوده؟

 آیا همه‌ی اینها اگر بگوییم كه تك تك اینها خود را از همه‌ی این افراد شصت میلیون جمعیت ایران نسبت به موقعیت خودشان بالاتر می‌دانند كه باید چه عرض كنم ... بگویم خب این دیگر واویلاست و مسأله به نحو دیگری بررسی می‌شود. این كه قطعاً نیست این مسأله و هر كسی در فكر و نفس و باطن خودش كه: بَلِ الْإِنْسانُ عَلى‌ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ القیامة، ١٤ وَ لَوْ أَلْقى‌ مَعاذِيرَهُ‌ القیامة، ١٥

 انسان نسبت به خودش از همه واردتر است. من از شما بهتر می‌دانم كه در درون من چه می‌گذرد و نقائص خودم را از شما بهتر می‌دانم. شما از من ظاهر آراسته‌ای می‌بینید؛ انتصاب به مرحوم آقا و خب اینكه دیگر خیلی ... دیگر بالاتر از این دیگر نمی‌شود. از آن طرف هم خب این ظاهر و مدّعی تبلیغ و ارشاد رسول خدا و طبعاً این وضعیت و اینها. دیگر هیچ نقطه‌ی خللی، هیچ نقطه‌ی نقصانی، هیچ مسأله‌ای دیگر در وجود

 مبارك مشاهده نمی‌شود. خب این چیزی است كه نظر لطف رفقاست نسبت به بنده. امّا خود من در آن خلوت خودم خب نیاز به خلوت هم حتّی ندارد حتی همین جا هم كه نشستیم معلوم است كه واویلا است

ظاهرش چون گور كافر پر حُلل‌ \*\*\* باطنش قهر خدای عزّوجّل‌[[1]](#footnote-1)

 این زبان حال ماست حالا هر شخصی در باطن و تفّكر و مخیله‌ی خودش می‌تواند مسائل خودش را بهتر از دیگران بررسی كند. شما هم همینطور، شما هم در باطن و نفس خودتان بهتر اطلاع دارید تا من نسبت به شما.

 حالا با توّجه به این قضیه آیا افرادی كه تصدّی و مسئولیت یك جائی را دارند واقعاً، واقعاً در دل و ضمیر خودشان و در آن خلوت و تنهائی خودشان، خودشان را از همه‌ی افراد محق‌تر می‌دانند؟ واقعاً اینطور است؟ كه اینطور نیست. اگر نیست پس ایشان كه گفتند: شرعاً جایز نیست در پست خودشان باقی بمانند ببینید چه واویلایی هست!

 خب پس بنابراین ما آنچه را كه می‌توانیم در اینجا مطرح كنیم این است كه وضعیت و ارتباط انسان با پروردگار باید به چه كیفیتی باشد؟

 خدای متعال در اینجا می‌خواهد بگوید من بشر نیستم من حبّ و بغض ندارم من اصلًا نفس ندارم من نسبت به شخص كینه ندارم، من نسبت به افراد انتساب ندارم. برای من همه‌ی افراد یكسان هستند. كدامیك از این مخلوقات پروردگار در خلقت خود اراده و اختیار و دستی داشته؟ از افراد عادی بشر تا رسول خدا كه أشرف كائنات است اگر ما در نظر بگیریم خود رسول خدا در خلقت خود اختیاری نداشته، هیچ اختیار نداشته. رسول خدا به همان مقدار در خلقت خود محكوم اراده و تقدیر پروردگار بوده كه یك پشه‌ای كه حركت می‌كند، یك مورچه‌ای كه در روی زمین راه می‌رود، هر دوی اینها به یك مقدار نسبت به این امر در یك كفه قرار دارند. همانطوری كه یك مورچه به این كوچكی و به این صِغَر هیچ اختیاری در خلقت خودش نداشته و تمام مسائلی را كه برای این حیوان كوچك و ذرّه‌ی كوچك و سلول كوچك، برای خلقت او بوجود آمده است مستند به عوالم ربوبی است و مستند به علل و اسباب ربوبی است، رسول خدا هم به همان مقدار هیچگونه دخالتی به اندازه‌ی یك ذرّه نسبت به وجود خودش نداشته و از این نقطه‌ی نظر صفرِ محض است.

 پس بنابراین خدای متعال آن اراده و عنایت او نسبت به همه‌ی مخلوقات یكسان است، هیچ تفاوتی ندارد. نسبت به همه به یك نحوه است، هیچگونه فرقی ندارد. در اینجا اشخاص و افراد انتخاب كننده هستند و راه را خودشان با اختیار خودشان انتخاب می‌كنند و اختیار می‌كنند.

 مطالب برای همه گفته می‌شود مسائل برای همه مطرح می‌شود یك شخص می‌آید این راه را انتخاب می‌كند یكی می‌آید این راه را انتخاب می‌كند. برای انسان خدا دو رفیق قرار می‌دهد یك رفیقی كه انسان را به‌

 هدایت به ایمان به تقوا سوق بدهد یك رفیقی كه انسان را به دنیا به شهوات به لذّات به بی‌دینی سوق بدهد انسان در انتخاب این دو رفیق آزاد است. بعضی‌ها او را انتخاب می‌كنند بعضی‌ها او را انتخاب می‌كنند. این مسأله این است، راه برای همه بیان شده است. بعضی‌ها اینطرف و بعضی‌ها اینطرف. آن می‌شود رسول خدا، آن می‌شود معاویة بن ابوسفیان.

 در جلسات گذشته عرض كردم كه معاویه با امیرالمؤمنین فرقش این بود كه هر دو فكر داشتند هر دو عقل داشتند آن عقل را در امور الهی بكار زد، شد علی‌بن‌ابی‌طالب. آن عقل را در شیطنت بكار زد، شد معاویة بن ابی‌سفیان. معاویه كه از اول معاویه نبود و خیال هم نكنید كه اصلًا بطور كلّی این ادراك و فهم واقع از دریچه‌ی دل او بیرون شده بود. نه اینطور نبود. بسیاری از افراد كه از كوفه یا مدینه می‌آمدند پیش معاویه، من‌جمله صعصةبن‌صوحان كه آمد پیش معاویه من‌جمله حجربن‌عدی كه آمد من‌جمله بعضی از زنها كه آمدند برای بعضی از مسائل پیش معاویه و صحبت بكنند وقتی كه از امیرالمؤمنین صحبت می‌شد و آنها خاطرات امیرالمؤمنین را برای معاویه بیان می‌كردند اشك از چشمان او می‌آمد دروغ هم نمی‌آمد، یعنی واقعاً متأثّر می‌شد.

 همین مأمون، مأمونِ ملعون، كشنده امام رضا علیه‌السّلام، تا سالها بعد هر وقت ذكری از امام رضا در جلوی او می‌آمد این اشك از چشمانش می‌آمد، تظاهر هم نمی‌خواست بكند. اینطور نبوده كه اینها بطور كلّی تبدیل به سنگ و چوب و آهن شده باشند و اصلًا تفكر و احساس ... نخیر اینطور نبود. بالاخره اینها هم بشر بودند، منتهی در همان موقع خب داری گریه می‌كنی! داری گریه می‌كنی، خب چرا الان حق را به فرزندش محمّد بن علی الجواد نمی‌دهی؟ خب می‌دانی كه فرزندش الان هست این را كه می‌دانی، در می‌آید چه می‌گوید؟ می‌گوید الملك عقیم! سلطنت پدر مادر و انتساب نمی‌شناسد. هر كسی بر سلطنت غلبه پیدا كرد دیگر هیچ كس در اینجا مدّ نظر نیست فرزندش هم باشد او را از میدان برمی‌دارد. مگر پادشاهها این كار را نمی‌كردند؟ فرزندانشان را مگر كور نمی‌كردند؟ مگر اعدام نمی‌كردند؟ مگر از بین نمی‌بردند؟ چرا؟ به صرف تخیل اینكه یك وقت این فرزند آن حكومت را بگیرد چشم آن را كور می‌كردند. اعدام می‌كردند، از بین می‌بردند، جرمش بیشتر بود اعدامش می‌كردند. و همینطور هم هست می‌بینیم دیگر، در دنیا می‌بینیم چه خبر است. این یك روشی است كه بوده.

 نفس وقتی كه بیاید غالب بشود بر قوای عقلانی و عواطفِ الهی انسان، همینگونه اعمال را انجام می‌دهد. و این سابق و اول ندارد. آنهایی كه می‌گویند: انسان رشد كرده! كجایش رشد كرده؟ آیا دیگر این مسائل برچیده شده؟ آیا بعد از هزار و چهارصد سال دیگر ما اثری از مسائل گذشته نمی‌بینیم؟ نخیر! خیلی هم بیشتر می‌بینیم. از این نقطه‌ی‌نظر باید بگویم متأسفانه نه تنها ما رشد نكردیم بلكه خیلی در حضیض و ذلّت و نزول قرار گرفتیم. باز هم آنها!

 و این مطلب در همه‌ی افراد در همه‌ی انسانها وجود دارد. یعنی با اختیار مطلب بدست می‌آید نه با غیر اختیار، یك روز در یك جلسه‌ای مرحوم آقا راجع به این قضیه صحبت می‌كردند و راجع به این مطلب كه ابتلائاتی كه برای انسان پیش می‌آید مانند امراض و سایر ابتلائات غیر اختیاری كه پیش می‌آید ایشان می‌فرمودند: خیلی‌ها خیال می‌كنند این ابتلائات باعث ترقّی انسان است این ابتلائات باعث رشد طولی انسان است این امراض باعث رشد طولی انسان است؛ حقایق را برای انسان باز می‌كند، انسان را از نقطه‌ی‌نظر طولی به خدای متعال نزدیك می‌كند. ایشان بیانشان این بود:

 این ابتلائات و این امراض باعث تنظیف انسان است، باعث تصحیح انسان است، نه باعث ترقّی و رشد. یعنی كدورتها و زنگارهایی كه بواسطه گناهان برای انسان پیدا می‌شود و قلب را خسته می‌كند و پوششی بر دور قلب ایجاد می‌كند این زنگار و این پوشش، آن احساس كدورت، آن احساس سنگینی، آن احساس ماندن و در جا زدن بواسطه‌ی این ابتلائات و بواسطه‌ی این امراض تصحیح می‌شود راجع به این مسأله خب روایاتی هم داریم. امّا رشد و ترقّی‌ای كه برای افراد پیدا می‌شود این رشد و این ترقّی فقط و فقط بواسطه‌ی اكتساب امور اختیاری و ارادی است. یعنی تا انسان به انجام امور اختیاری و ارادی نپردازد رشد طولی برای او پیدا نخواهد شد. این رشد طولی مربوط به كسب و اكتساب است.

 در آیه بعد می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ‌ یونس، ٩ آن كسانی كه ایمان بیاورند و عمل صالح هم انجام بدهند.

 صرف ایمان كافی نیست. همین قدر اعتقاد داشتن فایده ندارد، انسان اعتقاد داشته باشد و عمل نكند در واقع اعتقاد ندارد خودش را گول زده. خدای متعال هدایتی كه اینها را می‌كند بواسطه‌ی ایمان آنهاست یعنی به هر مقدار كه ایمان در دل آنها رسوخ كرده باشد به همان اندازه اینها رشد دارند. برویم ایمان خودمان را درست كنیم، برویم ایمان خود را تصحیح كنیم. برویم ایمان خود را آنطوری كه فرموده‌اند قرار بدهیم. این مسأله مسأله‌ی مهم است. هدایت بواسطه‌ی ایمان اینهاست به همان مقدار كه نور ایمان در دل روشن شده است به همان مقدار هدایت وجود دارد. و هر چه كمتر باشد به همان مقدار نصیب كمتر خواهد شد.

 افرادی كه در ارتباط با مرحوم پدر ما رضوان الل ه علیه بودند میزان ایمان آنها و تفكر آنها به ایشان دارای مراتب مختلفی بود. یك كسی ایشان را فقط به عنوان یك عالم قبول داشت؛ عالمی كه ممكن است اشتباه كند در فتاوای خودش، در مسائل خودش، در اظهارنظرهای خودش ممكن هم هست مطلب او صحیح باشد، تفاوتی از نقطه‌ی نظر تفكرات و از نقطه‌ی نظر اعتقادات و مبانی با سایر افراد برای او وجود ندارد. خب طبعاً این شخص از نقطه‌ی نظر ارتباطات محدوده‌ی ارتباطات خود را بر همین سطح و بر همین مرتبه قرار می‌داد. خب دیگر اینجا جای حرف شنوی و اطاعت و اینها معنا ندارد. خب شخصی است مانند دیگران، درس خوانده، فاضل است، عالم است، مجتهد است، همچون دیگران كه دارای خصوصیات و ضوابط اخلاقی هستند. خب این شخص هم همانطور است چطور اینكه خب این مطلب را ما در خیلی‌ها می‌بینیم. امروزه‌

 بسیاری هستند از افراد، دارای مراتب علمی و فضل امّا از نقطه‌ی نظر ارتباطات هیچگونه تعهّدی و تقبّلی و التزامی نسبت به مطالب آنها وجود ندارد. خب بسیار آدم‌های خوبی هستند بسیار خب، برای خودشان. مطلبی را انسان از آنها اگر خوب باشد و بشنود می‌پذیرد نباشد خب نمی‌شنود بر حسب آن فكر و بر حسب سلیقه‌ی خود اینها یك مرتبه بودند.

 افراد دیگری بودند یك قدری از این بالاتر. ایشان را نسبت به معارف، فرد دارای تذكیه‌ای می‌دانستند، دارای تهذیبی می‌دانستند، دارای خصوصیات اخلاقی می‌دانستند، ولی در همین حدّ، دیگر بیش از این نسبت به ایشان مطلب دیگری را معتقد نبودند. خب اینها احترامی می‌گذاشتند و بطور كلّی خب یك نوع خصوصیتی را برای ایشان در قبال سایر افرادی كه می‌دیدند در نظر می‌گرفتند.

 دسته‌ای دیگری بودند در ارتباط با ایشان اینكه می‌خواهم خدمتتان عرض كنم برای این جهت است كه ما وضعیت خود را در ارتباط با اوامر و نواهی الهی مشخص كنیم كه در چه مرتبه‌ای هستیم؟ و تا كجا نسبت به مسأله پیشرفت كردیم و بدانیم موقعیت و مرتبه‌ی خود را. این خیلی مسأله، مسأله‌ی مهمی است. یعنی می‌خواهم اینطور خدمتتان بگویم كه مرحوم پدر ما بواسطه‌ی خصوصیاتی كه داشتند ... خب مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه گرچه استاد ایشان بودند امّا فقط در قسمت عرفانی و ادراك حقائق از دریچه‌ی عرفان و سلوك نفسانی و قلبی و سرّی با ایشان در ارتباط بودند. ایشان شخص سیاستمداری نبود ایشان شخص فقیهی نبود. ایشان شخص مفسّر و مورّخی نبود. ایشان در مسائل اجتماعی نبود شخصی بود كاسب و برای خودش كسب می‌كرد و بعد هم خب این مطالب برای او منكشف می‌شود و تبدیل به یك استاد مبرّز اخلاقی و عرفانی می‌شود. امّا مرحوم پدر ما در مسائل مختلف، ایشان واجد این خصوصیات و بروزات و ظهورات بودند. اولًا از نقطه‌ی نظر فقهی به اعتقاد بنده ایشان اعلم علمای عصر خود در زمینه‌ی فقهی بودند، در زمینه‌ی تفسیر در مسائل تفسیری صاحب نظر بودند؛ اینكه عرض می‌كنم صاحب نظر، اهل فنّ می‌دانند كه مسائل تفسیر قرآن به این آسانی نیست كه هر كه قلم بردارد و معنایش را بنویسد! الآن بیش از دویست تفسیر قرآن از تشیع و تسنن وجود دارد یا بیش از دویست تفسیر وجود دارد وقتی كه انسان اینها را مطالعه می‌كند متوّجه مطالب و محتوای آنها می‌شود. شخصی می‌تواند این ادعا را بكند كه مثل علامه طباطبائی رضوان الل ه علیه باشد ایشان در مسائل تفسیر قرآن صاحب نظر بودند یعنی به محتوای آیات رسیده بودند. این مطلب است. و بنده غیر از یك یا دو نفر دیگر از مفسرّین را سراغ ندارم كه به این مسائل رسیده باشد. تمام تفاسیر، همه اینها ترجمه است، آن هم ترجمه‌هائی كه در ذهن و در فكر و ... شخص بر اثر انتخاب و اختیارِ سلیقه، این مسائل قرار دارد. صاحب نظر بودن یعنی صاحب رأی بودن؛ وارد شدن به مطلب. این، این مسأله است. در مسائل اصولی ایشان صاحب نظر بودند. در مسائل فلسفی خب مطالبی كه ایشان مطرح می‌كردند از نقطه‌ی نظر ادلّه و براهین فلسفی مسائلی بود كه جای دقّت داشت یعنی صرفاً یك مدرّس نبودند، مدرّس زیاد است.

 صاحب نظر بودن یك مطلب دیگری است، با توّجه به همه‌ی اینها ...، در مسائل سیاسی، در مسائل سیاسی ... نمی‌دانم این مطلب را خدمتتان عرض كرده بودم در سالها قبل در یك جلسه‌ای كه من سراغ دارم، بعد از انقلاب سنه چهل و دو ما در یك سفری من آن موقع سنّم حدود هفت سال یا هشت سال بود در سفری كه تابستان بعد از سنه چهل و دو به اتفاق مرحوم آقا ما مشرّف شدیم به مشهد مقدّس، در جلسه‌ی سیاسی كه در آنجا عدّه‌ای از دوستان سابق ایشان من‌جمله مرحوم شهید مطهری حضور داشتند و افراد سیاسی آن زمان كه به ده پانزده نفر بالغ می‌شدند در آنجا بودند بعد از ختم جلسه چند نفر از سیاسیون آن موقع ادعا كردند كه: تنها فردی كه در روحانیت می‌شود به مبانی سیاسی او توّجه كرد آقای آقا سید محمد حسین است.

 این چیزی كه من از آن موقع یادم است و الان آنها حیات دارند یعنی در قضایای سیاسی ایشان صاحب نظر بودند آن وقت این شخص طبعاً در بروزات و ظهورات مختلف با افراد مختلف نمودهای مختلفی دارد هر شخصی یك برداشتی دارد. هر شخصی یك نگرشی دارد و همین مطلب هم بودها. بعد از انقلاب، ایشان صرف نظر از آن دیدگاه خودشان كه ما معتقد به این دیدگاه بودیم و إشراف خودشان نسبت به گذشته و آینده و مطالبی كه از آینده‌ی انقلاب به بنده فرمودند كه بعضی انجام شده و بعضی از آن هنوز انجام نشده و بنده نمی‌گویم. صرف نظر از اینها آن جنبه‌ی سیاسی مسأله را وقتی‌كه بررسی می‌كردند من فقط تأسف می‌خوردم چرا یك همچنین موجودی كنار است؟ چرا یك همچنین شخصیتی نباید آنچه كه باید و شاید از او استفاده بشود. رفقا می‌دانند ایشان برای اینكه نظرات خودشان را مطرح كنند از هیچ كوششی فرو گذار نكردند. این مطالب هم به نظر می‌رسد من گفته باشم قبلًا. البته یك شرح بیشتری را بعداً احتمال دارد در نوشتار خودم بیاورم. فقط من تأسف می‌خوردم، نسبت به مسائل مختلف؛ باید اینجور باشد؛ باید اینجور باشد الان باید این كار انجام بشود؛ الان نباید این كار انجام بشود. و دقیقاً تمام آنچه را كه گفتند والل ه‌العظیم قسم می‌خورم تمام آنچه را گفتند ذره به ذره‌اش انجام شد، و انجام خواهد شد؛ ذره به ذره او، دقیق نه بطور كلّی! خب این یك دیدگاه عرفانی است كه همراه با آن، بینش سیاسی است كه آن انجام می‌شود.

 افرادی كه در ارتباط با مرحوم پدر ما بودند همانطوری كه عرض كردیم دارای مراتب مختلفی بودند. بعضی‌ها خب آن معاندین را كنار بگذاریم كه چه نحوه با ایشان برخورد كردند و جای بحث این مسائل نیست آن افرادی كه با ایشان حسن نظر داشتند از این قبیل بودند. بعضی‌ها ایشان را یك قدری بالاتر از این می‌دانستند. یعنی اطاعت از ایشان را در خارج از محدوده‌ی عقلانی و خارج از محدوده‌ی منطقی ساخته‌ی خود و پرداخته خود می‌دیدند. من با بسیاری از این افراد مثلًا صحبت می‌كردم یعنی اعتقاد اینها نسبت به مرحوم والد به این كیفیت بود كه ما ایشان را در بیان مسائل صادق می‌دانیم اگر ایشان به ما بگوید من مصلحت تو را در این می‌بینم كه الان از این آپارتمان، از این ساختمان خود را پائین بیاندازید و به هلاكت برسانید من انجام می‌دهم و انجام هم می‌دادند. نه اینكه دروغ بگویند. یعنی نسبت به ایشان از نقطه‌ی نظر فكری و از نقطه‌ی نظر عقلی آنقدر ایمان داشتند كه می‌دانستند در قبال این عملی كه انجام می‌دهند روز قیامت حجّت‌

 دارند؛ و یك همچنین شخصی إشراف بر این مسأله دارد امّا همین‌ها نسبت به آنچه را كه عقل آنها نسبت به روابط اجتماعی و نسبت به مسائل اجتماعی با ایشان در تضاد بود عمل نمی‌كردند! خیلی عجیب است. ببینید، مراتب ایمان را توّجه كنید؛ شخص برای از بین بردن خودش هم حاضر است ها. دیگر بالاتر از این شما چیزی سراغ ندارید؟ انسان خودش را از بین ببرد. شخص در اجرای منویات و اهداف یك بزرگ حاضر است تا این مقدار هم جلو بیاید امّا نسبت به آنچه كه در تضادّ با مسائل اجتماعی اوست نتواند خودش را تطبیق بدهد! این چیست؟ همین جا شما از چهره‌ها پیداست كه به این تضاد و تناقض نفسی پی‌می‌برید. این شخص در ایمان خودش كامل نیست، این ناقص است. اگر شما به این مقدار نسبت به قضیه معتقد باشید خب باید تتمّه‌ی این را هم معتقد باشید. این كه نمی‌شود.

 و از جمله‌ی این افراد آنهایی بودند از علما و بزرگان كه اینها با مرحوم آقا بودند امّا در مسائل اجتماعی، دیگر ایشان را كنار گذاشتند. كه خدمتتان عرض كردم. و وقتی از ایشان استادشان سوال كردند كه چرا شما به آنها نگفتید آنچه را كه خیر و صلاح آنها هست؟ و چرا آنها نسبت به شما این اطاعت را نداشتند؟ ایشان در پاسخ گفتند: اگر می‌گفتم می‌ترسیدم كه عمل نكنند لذا ما از اوّل این مسأله را بستیم.

 ببینید خود آنها معترف بودند بر این كه آنچه را كه بدست آوردند از ایشان است، خودشان معترف بودند بر اینكه تنها كسی را كه دیدند ایشان است. خودشان معترف بودند بر این كه این تغییر و تحوّلات از ناحیه‌ی ایشان است. امّا آن میزان از ایمان و آن مقدار از تفكر صحیح نسبت به این ولی خدا در آن مرتبه‌ای نیست كه تمام وجود آنها را در بر بگیرد، تمام حركات آنها را در بر بگیرد و تمام افكار آنها را اشغال كند، مقداری را باقی می‌گذارد یا بیش از مقداری را باقی می‌گذارد؛ یا به عبارت دیگر مقداری را اشغال می‌كند و بقیه را باقی می‌گذارد هان؟

 اینجاست كه وقتی من به ایشان می‌گفتم: اینها تا چه مقدار با شما هستند؟ ایشان می‌فرمودند: اینها یك دهمشان را به ما دادند، نُه دهم را برای خودشان نگه داشتند. این یك دهم دادن ببینید چه تغییراتی بوجود آورده؟ چه آثاری در شخص ایجاد می‌كند و ببینید آن نه دهم چه می‌كند؟ مرحوم آقا كه شد علّامه طهرانی با این خصوصیات پس برای چه شد؟ دیگر همه می‌دانید ده دهم را داده بود نه یك دهم نه دو دهم نه سه دهم همه ده دهم را تسلیم كرده بود. اینجاست، اینجاست كه افراد به مقتضای ایمانشان «یهْدِیهِمُ اللَه بِإِیمانِهِم» به مقتضای ایمانشان خدا آنها را هدایت می‌كند. یك دهم دادی یك دهم به تو می‌دهیم نُه دهم دیگر خبری نیست، خبری نیست. دو دهم به اندازه‌ی دو دهم ... سه دهم ... همینطور تا اینكه تمام دایره‌ی قلب و دایره‌ی نفس در اختیار باشد. چه كسی اینطور است؟ آن كسی كه به فرمایش امام صادق بیاید تمام اشتغال خودش را در اوامر و نواهی الهی قرار بدهد، نه یك مقداریش را. ما با شما هستیم تا مسائل سیاسی از آن به بعد به اختیار خودمان!! خب اینكه همه‌اش نیست. لذا ما به ایشان پیشنهاد می‌كنیم ای كاش شما روایت امام صادق را

 می‌خواندید روزی دو بار مطالعه می‌كردید تا در همه‌ی امور پیرو باشید تا در همه‌ی امور به دنبال باشید. هم شما رفتید هم آقا رفت. حالا آنجا فهمیدی چه كلاهی سرت رفته؟ حالا هر دو رفتید دیگر. الان هیچ كدام از اینها در میان ما نیستند. الان هیچ كدام ...، ما به این مسائل و شایعات و تبلیغات و اینها نباید نگاه كنیم ها! آن طرف چه خبر است؟ آن طرف چه می‌گذرد كه از آن خبر نداریم؟ بله اینجا سر و صدا خیلی زیاد است، اینجا داد و بی‌داد خیلی زیاد است و اینها باید برای ما زنگ خطر و ندای عبرت باشد. ما با شما هستیم تا وقتی كه در مسائل شخصی و خانوادگی ما دخالت نكنید آنجا به بعد نه دیگر، ما نیستیم. ما با شما هستیم تا وقتی كه در مسائل شغلی ما دخالت نكنید از آنجا به بعد دیگر نیستیم. ما با شما هستیم ...، پس چه شد؟ اینجا را زدیم اینجا را زدیم، اینجا را زدیم و هر كسی به هر مقداری كه نفس او توان دارد آن مقدار پا به عرصه وجود می‌گذارد، به آن مقدار كه توان ندارد عقب می‌كشد. یكی می‌آید جلو ... در زمان پیغمبر هم بودند بارها هم عرض كردم، در همین جریان سید الشهدا، در همین جریان، بعضی‌ها آمدند با حضرت تا مكه، بعضی‌ها آمدند تا كربلا، بعضی‌ها آمدند تا نیمه راه، بعضی‌ها اصلًا ... اسمش را فراموش كردم كه آمد به سید الشهدا گفت: من با تو شمشیر می‌زنم تا وقتی كه احساس كنم دیگر مسأله تمام است، وقتی كه احساس كردم می‌روم. امام گفت: خودت می‌دانی! و این شخص، این بخت برگشته، آمد در روز عاشورا هم بود و جنگ هم كرد اتّفاقاً، ولی وقتی كه دید نه دیگر، خب همه یكی یكی شهید شدند و كشته، حضرت تنها ماند گفت: خداحافظ شما، ما به عهدمان وفا كردیم. حضرت فرمودند: به سلامت. گذاشت رفت، گذاشت رفت!

 همه جور بودند و همه جور هستند. تعجّب می‌كنید، ولی نه. یعنی این مقدار را می‌گه خب لعلّ اینكه این در همان جنگ كشته بشود بالاخره فكر این را هم می‌كند دیگر، یعنی مسأله كمی نیست حلوا كه خیر نمی‌كنند تیر است و شمشیر است و سنگ است و نیزه اینطور .... این كه می‌گوید من می‌آیم و جنگ می‌كنم شاید هم ... ولی همین كه می‌گوید اگر ببینم نمی‌توانم می‌روم! امام حسین هم نگه‌اش می‌دارد به عزرائیل می‌گوید به این كاری نداشته باش. تمام نیزه‌هایی كه می‌آید تمام تیرهایی كه می‌آید امام حسین همه را نگه می‌دارد به این كار نداشته باشید. این باید برود این نباید كشته بشود. چرا نباید این كشته بشود؟ چون كربلا فقط باید تك بماند. كربلا فقط همه‌اش باید الگو بشود و همه‌اش بشود تابلو. یك ذرّه اگر در كربلا نقطه ضعفی وجود داشته باشد دیگر آن كربلا نیست. برای این امام حسین نگه می‌دارد. نه! این شخص را هر چه می‌خواهد بزند بزند، بزند ...

 در تواریخ و افسانه‌ها و اسطوره‌ها نقل می‌كنند می‌گویند برای اسفندیار یك دانه چكار كرده بود آن تورانیان و اینها خلاصه یك دانه زره درست كرده بودند كه هیچ چیز به آن كارگر نمی‌شد و هر چه می‌خورد تیر و نیزه و فلان و این حرفها. خب ممكن است حالا آنطوری باشد، ممكن هم هست نه! همان علل و عوامل غیبی و بیایند و چكار كنند؟ و نگه دارند. مگر ما معتقد نیستیم هیچ برگی از درخت بی‌اجازه نمی‌افتد؟ این باید بیاید چون در نیتش این است كه با امام حسین نیست. حضرت می‌گوید بسیار خب ما نگه‌ات می‌داریم. یك‌

 خال نمی‌گذاریم به تنت بیفتد. اگر سی هزار جمعیت تو را احاطه كند و از هر طرف ده تا موشك به طرفت بیاید همه را ما منحرف می‌كنیم، یك سوزن، یك تیر نمی‌گذاریم به تو بخورد. یك مو از سرت كم نمی‌شود. بعد هم كه تمام شد بفرمایید بروید. اینها هم یك عدّه هستند.

 اینجا دیگر ما خودمان باید تصمیم بگیریم تا چقدر هستیم و تا چقدر جلو می‌آییم. راه باز است. هیچ كس نمی‌تواند بگوید راه ما بسته است. هیچ كس نمی‌تواند بگوید من آمدم قبول نشدم. هیچ كس نمی‌تواند بگوید. می‌گذارند روز قیامت پرونده را جلوی انسان، آدم سرش را می‌اندازد پایین، دقیق ...، آن روز كه رفتی پیش فلان آقا، یادت می‌آید چه از ذهنت خطور كرد؟ بفرمایید اینجا نوشته شده، بخاطر همان خطور از این مسأله محروم شدی. آن روز كه آمدی داشتی می‌آمدی یادت می‌آید چه بر ذهنت گذشت؟ شما خیال می‌كنید رفقا، همین مسائل همینطور گتره می‌گذرد؟ قضایایی كه برای ما پیش می‌آید مسائلی كه برای ما پیش می‌آید، در امور زندگی، در امور كاری، در حال خودمان، در حال، در نفس ما دارد، مسائل همینطور است؟ با تمام افكار ما و تخیلات ما و تصوّرات ما، اموری كه بر ما جاری می‌شود انطباق مستقیم و یك تناسب مستقیم دارد. یك دیالوگ مستقیم بین این مسأله و بین آن وجود دارد امكان ندارد ما بتوانیم به اندازه سر سوزنی از این مسأله تخطی كنیم. آنچنان دقیق است، آنچنان دقیق است یكی از رفقا نقل می‌كرد یكی از رفقا، در یك جریانی مرحوم آقا یك چند نفر از رفقا را خواسته بودند برای اینكه یك مسئولیتی به آنها بسپارند یك كاری به آنها بدهند اینكه داشت می‌آمد در منزل آقا، برای من گفت، همین كه داشت می‌آمد از ذهنش خطور كرد، از ذهنش خطور كرد كه اگر این قضیه به فردا موكول می‌شد بهتر بود چون من مثلًا فرض بكنید كه فلان كار را دارم ولی در عین حال خب چون آقا احضار كردند دیگر استاد است دیگر، نمی‌شود كه آدم زمین بگذارد و ... می‌گفت: همین كه آمدیم درآنجا خب آن هم كه ... سرِ هر كس را كه كلاه بگذاریم اینجا دیگر نمی‌شود كلاه سر كسی بره. همین كه آمدیم وقتی همه مطالب را مطرح كردند یك دفعه به این آقا كه رسید اصلًا تمام شد دیگر نیاز به این آقا نبود. ایشان [مرحوم آقا] گفتند كه: خب آقا دیگر این مسأله تمام شد و خیلی شما لطف كردید و فلان كردید ... انشاء الل ه برای وضع دیگری شما را ما چیز می‌كنیم مسأله تمام شد یعنی آن مسئولیتی كه قرار بود سپرده بشود دیگر جای خالی نماند كه به ایشان مسئولیتی قرار بگیرد! بعد هم چكار می‌كنند؟ اینطور نمی‌گویند كه خیال نكن ما در راه فهمیدیم ... شروع می‌كنند خندیدن، خب انشاالل ه موفق باشید. انشاالل ه نمی‌دانم مرضّی مرام باشید، خداوند شما را تایید كند. مأجور باشید كه در دلش هم چیزی نماند. امّا نمی‌داند كه از كجا خورده. اینها را هم اینها بلدندها! خیلی خوب بلدند كارشان را خیلی دقیق انجام می‌دهند و بطوری كه تمام كامپیوترهای دنیا همه مات می‌مانند در این كه چطور برنامه‌ریزی می‌شود. قشنگ این برنامه ریزی‌ها می‌شود و هیچكس در این برنامه دست ندارد. دست من و امثال من و اینها اصلًا نیست. خودش می‌آید و انجام می‌گیرد و میرود و همه حلقه‌هائی هستیم كه در این برنامه‌ریزی‌ها این حلقه‌ها وجود دارد و

 اینها جابه‌جا می‌شود. یك فكر در ذهنش آمد همان نگه‌اش داشت، همان نگه‌اش داشت. و از این قبیل الی ماشاءالل ه مطالب از بزرگان نقل شده و كارهایی كه انجام شده. در ارتباطاتی كه انجام می‌شود، در ازدواجهایی كه انجام می‌شود، در شغلهایی كه انجام می‌شود. تمام اینها بر اساس فرمول دقیق ریاضی و تناسب دقیقی است كه بین ما و نفس ما و آن پدیده‌هایی كه در خارج و خارج از وجود ما انجام می‌شود در ارتباط است. خیلی دقیق! تا بیاید اعتراض بكند پرونده را می‌گذارد جلویش، بفرمائید شما این كار را كردی. مگر كسی می‌تواند دیگر حرف بزند؟ مگر كسی می‌تواند دیگر اعتراض كند؟ خب اینها مال چیست؟ اینها مال همین است.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: از نقطه‌ی نظر طولی باید با اختیار و با اكتساب باشد بدون اختیار و بدون اراده، این رشد طولی انجام نخواهد گرفت. بله ابتلائات و امراض و گرفتاریها باعث تصفیه نفس می‌شود، باعث تذكیه می‌شود، باعث رفع كدورت و رفع زنگار می‌شود، اینها همه هست و در روایات هم هست و آثارش را هم انسان می‌بیند، مشخص است. امّا از نقطه نظر طولی عمل می‌خواهد. عمل با اختیار. تا بلند نشوی و نماز نخوانی این رشد پیدا نمی‌شود. تا این عمل را انجام ندهی این رشد پیدا نمی‌شود و این عمل هم باید بر اساس تفكر صحیح باشد. بر اساس ایمان باید انجام بشود. تا این گذشت محقق نشود رشد برای ما پیدا نمی‌شود باید این گذشت باشد، تا این ارتباط الهی در ما و در ارتباطات ما حاكم نباشد ما دور خود می‌چرخیم. ما همینطور دور خود می‌چرخیم. اینها مسائلی است كه برای خود آنها هم اتفاق افتاده است ها!. در كتاب انوار ملكوت مشاهده كنید نمی‌دانم در جلّد دوّم است یا اوّل است راجع به آن قضایای مسجد كه ایشان صحبت می‌كنند این مسائلی را كه ایشان در آنجا بیان كردند در ارتباط با خودشان و خانواده و در ارتباط با خودشان و افرادی كه در مسجد هستند، اینها تمام، مسائل ماست كه بیان می‌كنند. همه اینها جریاناتی است كه بر ما می‌گذرد.

 اینجا را رفقا مطالعه كنند و دقیقاً این مسائل را در نظر بگیرند و بنا بگذارند بر اینكه امور خود را و كارهای خود را و ارتباطات خود را بر این اساس قرار بدهند. و رفتند و بررسی كردند و انجام دادند و نتیجه‌اش را هم گرفتند. آنهائی كه رفتند انجام دادند، واقعیت دارد راهی است كه رفته شده آنگاه برای مردم حالا بیان می‌شود. از پیش خود اینها نیامدند بگویند و همینطور یك چیزی بخوانند آن طرف بروند بالای منبر برای مردم. راهی است كه خودشان رفتند و آثارش را دیدند و به آن رسیدند و مشاهده كردند آنگاه حالا بیان می‌كنند: بفرمائید این است كه ما رفتیم و به آن رسیدیم شما هم بفرمائید بروید برسید شما هم همین راه را انتخاب كنید، جور دیگری می‌خواهید انتخاب كنید آن هم بفرمائید پس بنابراین آیه شریفه می‌فرماید: آنچه كه بر سر ما می‌آید بواسطه‌ی خودمان هست. در یك آیه دارد: فَلَمَّا أَنْجاهُمْ إِذا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلى‌ أَنْفُسِكُمْ‌ یونس، ٢٣ وقتی كه اینها در دریا هستند آن حالت اضطرابی كه برای آنها در دریا بواسطه‌ی امواج ایجاد می‌شود تعلّق آنها را به علل و عوامل مادّی و فیزیكی كم می‌كند قطع می‌كند. دیگر تمام شد قضیه، دیگر مشخص است وضعیت چیست. دیگر فقط یك تعلّق می‌ماند. به عوامل متافیزیكی قرار می‌گیرد. یعنی آن تعلّقات مادّی همه قطع می‌شود. تعلّقات معنوی كه به واسطه‌ی قلب و بواسطه‌ی نفس، آن تعلّقات وجود دارد

 بروز و ظهور می‌كند، می‌بیند دیگر مسائل و علل و اسباب مادّی كنار رفته و آنچه را كه حق می‌پنداشته بطلانش مشخص شده است. یك موج می‌آید بیست متر چه كار می‌خواهید بكنید؟ تمام شد، می‌توانید دریا را ساكت كنید؟ بله! یك وقت یك كسی می‌تواند دریا را ساكت كند بكند. می‌گویند فلان بزرگی داشت در دریا حركت می‌كرد امواج آمد داشت كشتی غرق می‌شد همه دست به دامن این شدند آمد كنار دریا ایستاد گفت آرام باش. دریا آرام شد آرام شد. گفتند كه چه شده آقا؟ گفت: یك عمری آن گفت من حرف گوش دادم الان هم من یك دفعه گفتم آن گوش داد.

 خب اینها مسائلی است كه خب انسان می‌رسد و آن مطالبی است كه خب علی‌كل‌حال بالاخره یك همچنین مطالبی هست امّا خب وقتی كه افراد عادی، مردم، آنهائی كه نسبت به آن مسائل چشمشان باز نشده، قلبشان متّصل نشده، علل وعوامل را فقط در مادیات می‌بینند و در ارتباطات فیزیكی می‌خواهند این حقائق را مشاهده كنند یك مرتبه می‌بینند تمام شد دیگر. یعنی همین ارتباطات فیزیكی برای آنها آمد و مسأله را واقعیت جلوه داد مگر همین‌ها نیست؟ بالاخره امواج هم، اینها هم ناشی از یك سری علل و معلولات است. بسیار خب حالا این را چه كارش كنیم؟ با خود علل و عوامل مادی دیگر چطور بجنگیم؟ خود این دیگر پیش آورده اینجاست كه قلب خواهی و نخواهی متوّجه ماوراء ماده می‌شود، دست خودش هم نیست مُلحِد هم باشد همین است. خب ما این كشتی را آرام می‌كنیم و این می‌آید دریا را آرام می‌كند می‌آید تا كنار ساحل همینكه پای اینها به خشكی می‌رسد برمی‌گردند دوباره سر جای اولشان‌ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِ‌ بدون حقّ اینها شروع به بغی و ستم می‌كنند و به اعمالشان ادامه می‌دهند بعد خدا می‌فرماید: يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلى‌ أَنْفُسِكُمْ‌ خودتان می‌دانید هیچ ارتباطی با ما ندارد اصلًا مسأله به ما مربوط نیست و تصوّر نكنید بر اینكه حالا شما بیائید عمل خلاف انجام بدهید ما آنجا جایگاهمان برای اینكه شما را نگهداری كنیم كم می‌آید نه! یك جهنم درست كردیم هر چه در آن بریزی دریای آرام است، اقیانوس آرام است. هر چه در آن بریزی طوری نمی‌شود.

 شما تمام جمعیت زمین را بریزید در دریا تكان نمی‌خورد هیچ طوریش نمی‌شود. فقط یك میلی، دو میلی آب آن بالا می‌آید والّا هیچی دیگر، تفاوت نمی‌كند؛ وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً الأعراف، ١٧٩ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ق، ٣٠ خدا می‌گوید خیالتان جمع باشد از جهنم و آن جایگاه گرمی كه درست كردیم خوب گرم و نرم و اینها ... هیچ نگران نباشید آنقدر این وسعت دارد ... یك‌روز به جهنم می‌گوئیم‌ هَلِ امْتَلَأْتِ‌ پر شدی یا نه؟ می‌گوید: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ بابا تازه هنوز چیزی نفهمیدم هنوز چیزی ... یك گوشه من را یك چند نفر ریختی می‌گوئی‌ هَلِ امْتَلَأْتِ‌؟ نه بابا هنوز خیلی ما جا داریم! لذا از جهنم ناراحت نباشید رفقا، جا آنجا به وفور و به فراوانی وجود دارد اگر می‌خواهیم نگران باشیم نگرانی آن طرف قضیه باشیم چرا؟ چون بدون عمل این مسأله انجام نمی‌شود إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلى‌ أَنْفُسِكُمْ‌ ستمی كه می‌كنید این ستم بر خودتان است‌ عَلى‌ أَنْفُسِكُمْ‌.

 خب این مسأله تا این مقدار روشن شد كه خدای متعال نفس انسان و این وجود را به نحوی خلق كرده است كه استعداد برای كمال و استعداد برای ضلال در وجود او قرار داده است. این مسأله به این كیفیت است. بعد در اینجا این اوامر و این نواهی موجب به فعلیت رسیدن آن استعدادات و به فعلیت رسیدن این استعدادات خواهد شد و مسائلی كه مربوط به اوامر و نواهی پروردگار هست اینها یك مسائل تعبدّی نیست. اینها را هم عرض كردیم كه صرفاً انسان مجبور باشد یك زوری را تحمّل كند یك فشاری را تحمّل كند و خود را مقید ببیند كه اگر این عمل را انجام نداده است نتیجه او این خواهد شد خب این معنی ندارد. چرا باید زور باشد؟ چرا باید فشار باشد؟ چرا كسی باید به انسان زور بگوید؟ چرا كسی باید به انسان تحكم كند؟ از اینجا بیرون می‌آید. امّا اگر ما این دیدگاه خود را تصحیح كردیم و مسائل اطاعت اوامر پروردگار را چه در زمینه‌ی عبادی و چه در زمینه‌ی غیر عبادی، صرفاً دستوراتی است كه برای خود بقاء ما این دستورات را خداوند قرار داده.

 در آن جلسه خدمت رفقا گفتم كه ما كه در این دنیا آمدیم اگر به این دید ما نگاه كنیم با این خصوصیاتی كه داریم و با این استعداد و آمادگی كه داریم و با این نتائجی كه می‌بینیم و با این اهدافی كه در جلو داریم و با آن حقائقی كه مشاهده می‌كنیم، اگر قرار بود خدای متعال شریعت و دینی برای ما نمی‌آورد! آنوقت ما در روز قیامت به خدا اعتراض نمی‌كردیم؟ اعتراض نمی‌كردیم؟ كارخانه‌ای یك دستگاهی بیرون می‌دهد كیفیت عملش را در روی كاغذ نمی‌نویسد خب انسان چه كار می‌كند؟ خب می‌سوزاند. اگر فلان كارخانه بگوید كه باید فرض كنید من باب مثال برای روشن كردن، این كلید را زد، شما اشتباه بزنید خب دستگاه می‌سوزد. از برق ضعیف باید استفاده كنید، انسان همان برق قوی را متصل كند خب دستگاه می‌سوزد. راجع به كیفیت و راه‌اندازی او اگر دستورالعمل ندهد چه مفاسدی بار می‌آید؟ اگر انسان در روز قیامت یك وقتی خدا انسان را جور دیگری خلق می‌كند مانند حیوانات و مانند سائر ... خب آن یك حساب و كتاب جدائی دارد نه همین ما همین ما انسان كه دارای این افكار و این قوّه‌ی عاقله و این خصوصیات و این استعداد برای رسیدن به كمال این مطالبی را كه داریم حالا یا از او مطلّع هستیم یا نیستیم بالاخره روز قیامت كه مطلّع می‌شویم متوّجه می‌شویم چه مسائلی بوده و ما خبر نداشتیم متوّجه می‌شویم چه عوالمی بوده و ما غافل بودیم اگر در روز ...، خدا در اینجا ما را بدون شریعت و بدون دین و بدون راهنما همینطور رها كند. بگوید خودتان می‌دانید. دیگر بهتر از این نمی‌شود. نه زوری بالای سر ما هست، نه فشاری، نه تضییقی، هر كسی هر كاری كه دلش می‌خواهد بكند، همین قدر به همدیگر تعدّی نكنید. هر كاری دلتان می‌خواهد؛ نماز می‌خواهید بخوانید، نخوانید، روزه می‌خواهید بگیرید یا نگیرید، اصلًا من هیچ حكمی را نمی‌آورم. هیچ مسأله‌ای را من مطرح نمی‌كنم، هیچ كاری نمی‌كنم. هیچ، هیچ، هیچ. در روز قیامت كه افكار ما دگرگون می‌شود و چشم ما باز می‌شود و ما مطالبی را می‌بینیم و احساس حسرت و غبن می‌كنیم آیا جا دارد به خدا اعتراض كنیم یا نه؟ جا دارد دیگر. این یك چیز روشن است. خدا می‌گوید بابا آنجا نمی‌خواهد اعتراض كنی، بفرما این هم دین. این كجایش دیگر زور است؟ كجای این قضیه دیگر تحمیل است؟ تو می‌خواهی به كمال برسی این هم این‌

 دستورات. تو می‌خواهی به آن فعلیت برسی این هم آن راهی كه برای تو قرار دادیم. منتهی درست باید رفت، آنچنان كه هست باید رفت، نه آنچه را كه هر جا مطرح می‌شود! این مهم است.

 پس مسائل، اوامر و نواهی ...، این اوامر و نواهی نیست كه از روی فشار باشد بلكه از روی آن مبنای منطقی و صحیحی است كه به مقتضای خلقت انسان آن مبانی مطرح شده. فلهذا مطلبی كه از این مرتبه به مرتبه‌ی دیگر می‌خواهیم منتقل بشویم این است كه انجام هر دستور از دستورات اسلام و كفّ نفس و پرهیز از هر نهیی از مناهی اسلام یك تأثیر خاص در یك بُعد از وجودی انسان دارد. یعنی اگر شخصی بخواهد مراتب كمالی خود را طی كند و آنها را به فعلیت برساند باید این دستورات را كاملًا اطاعت كند. نه اینكه بعضی از آن را انجام بدهد و بعضی از آن را انجام ندهد! به همان مقداری كه انجام ندهد از آن مراتب فعلیت او كم می‌آید و این مسأله نیاز به یك بحث دیگری دارد.

 كه تصور می‌كنم رفقا به اندازه كافی خسته شده‌اند البتّه خود من هم خسته شدم. انشاءالل ه برای جلسه‌ی بعد راجع به این مسأله می‌پردازیم كه چطور احكام و نواهی اسلام ارتباط مستقیم با شاكله‌ی وجودی ما دارد. نه اینكه یك مسائل من‌درآری و طبق نظر معتضله یا اشاعره كه قائل به این هستند كه: خدای متعال مصلحتش بر این تعلّق گرفته، كه این نحوه اوامر را بر مردم القاء كند، این نحوه تشریع را القاء كند، می‌توانست جور دیگری بگوید، می‌توانست یك نحوه‌ی دیگر بگوید، می‌توانست سهل‌تر بگیرد، می‌توانست مطالب را عوض بكند، چون خدا گفته خب ما هم مجبوریم بر اینكه اطاعت كنیم، امّا یك ارتباط منطقی بین عمل انسان و بین خصوصیات نفس انسان و كمال انسان وجود ندارد! خدا گفته این كار را بكن، می‌كنیم. خدا گفته نماز صبح دو ركعت است، می‌گوییم دو ركعت است. خدا گفته نماز چهارركعت است، چهار ركعت است. حجّ را اینطور انجام بده انجام می‌دهیم.

 انشاءالل ه در جلسه‌ی بعد بعضی از مسائلی را كه از بزرگان رسیده و به اسرار این عبادات مربوط می‌شود خدمت رفقا عرض می‌كنیم.

 انشاءالل ه خداوند متعال همه‌ی ما را مشمول عنایت خودش قرار بدهد. آن فهم صحیح و ادراك صحیح و ایمان واقعی به صحّت طریق، این خیلی مهم است، ایمان داشتن به صحّت طریق و آن تفكر صد در صدی كه می‌تواند بالاترین مرتبه‌ی از نصیب را قسمت انسان كند خداوند متعال به ما عنایت كند و ما را مشمول عنایات مقام ولایت در دنیا و آخرت بگرداند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ديوان شيخ بهائى، نان و حلوا:

ظاهرت چون گور كافر پُر حُلَل‏و ز درون، قهر خدا عزّ و جلّ‏

مثنوى معنوى، دفتر پنجم، بخش ٢٠: هم چو گور كافر بيرون حلل، اندرون قهر خدا عزّ و جلّ [↑](#footnote-ref-1)